گپی با رضا ناجی بازیگر سینما و تلویزیون

از مجید مجیدی تا جراحی قلب

محبوبه ریاستی

رضا ناجی از آن بازیگرانی است که زندگی پرفراز و فرودی داشته و برای رسیدن به هدفش تلاش زیادی کرده است. او با بازی در فیلم‌های مجید مجیدی از «باران» گرفته تا «آواز گنجشک‌ها» توانسته استعداد خودش را در زمینه بازیگری به رخ مخاطبانش بکشاند. ناجی یک بازیگر مهربان آذری است که دوست دارد کارهایش حرفی برای گفتن داشته باشد. چندی پیش او به‌دلیل عمل قلب باز و به دستور پزشک معالجش برای مدتی ممنوع‌الفعالیت شد تا بتواند بیشتر استراحت کند و ما نیز به این بهانه با او در «فرهنگ سلامت» این هفته گفت‌وگو کرده‌ایم.

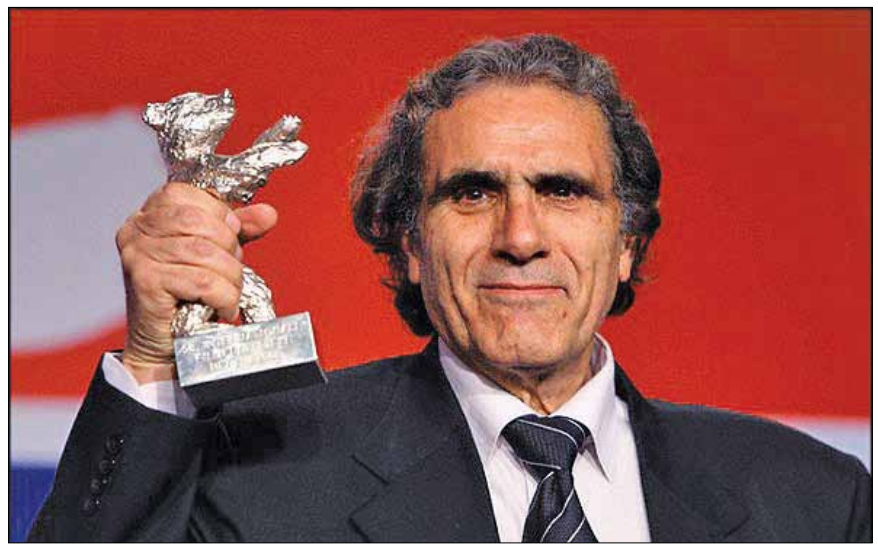

مدتی بود که در قفسه سینه‌ام احساس سوزش می‌کردم تا اینکه بعد از معاینه‌ها و آزمایش‌ها معلوم شد ۳ تا از رگ‌های قلبم بسته شده و باید فوری جراحی قلب شوم

سلامت: چندی پیش شنیدیم تحت عمل جراحی قرار گرفته‌اید، چرا؟

بله، مدتی بود در نواحی سینه‌ام سوزشی را احساس می‌کردم تا اینکه یک‌بار که خیلی سینه‌ام درد گرفته بود بلافاصله به بیمارستان رفتم و در آنجا نوار قلبی گرفتند و طبق تشخیص دکتر گویا یکی از رگ‌های قلبم گرفته بود. وقتی این تشخیص داده شد قرار شد ۲روز قرص بخورم و بعد دوباره برای چکاپ به بیمارستان بروم، بعد از خوردن آن قرص‌ها دوباره به بیمارستان رفتم و وقتی دکتر معاینه‌ام کرد، گفت این بار ۳ تا از رگ‌های قلبت بسته شده است. به همین دلیل سریع من را به آی‌سی‌یو بردند و بعد هم تحت عمل جراحی قلب قرار گرفتم تا رگ‌های گرفته شده را باز کنند.

سلامت: چرا این اتفاق افتاد؟ از قبل مشکل خاصی داشتید؟

نه، البته **قبل از اینکه این اتفاق برایم بیفتد همسرم یکی از زانوهایش را عمل کرده بود و من خیلی به این دلیل نگران حالش بودم. شاید استرسی که در آن مدت داشتم در بروز این مشکل قلبی‌ام بی‌تاثیر نبوده است.**

سلامت: پس مشخص است همسرتان را خیلی دوست دارید.

بله، بعد از سال‌ها زندگی مشخص است که او برایم عزیز است.

سلامت: می‌شود گفت شما جزو آن گروه از افرادی هستید که استرس بالایی دارند؟

نه، من خیلی آدم پراسترسی نیستم اما اصولا چون انجام کارهای هنری استرس زیادی دارد طبیعی است که گاهی من هم دچار استرس شوم اما اگر در شرایط عادی و دور از کار باشم خیلی استرس و دغدغه ندارم.

سلامت: وقتی این مساله برایتان پیش آمد و مجبور شدید تحت عمل جراحی قرار بگیرید، نگران نبودید؟

نه، چون معتقدم خداوند وقتی درد را می‌دهد حتما درمان را هم کنارش می‌گذارد. به هر حال مرگ حق است و اگر اتفاقی هم برایم می‌افتاد حتما حکمت خداوند بوده است.

سلامت: می‌خواهم بدانم زندگی برای شما پس از کسب تجربه‌های مختلف چه معنایی دارد؟

به نظر من زندگی بزرگ‌ترین نعمتی است که خداوند به بنده‌هایش عطا می‌کند و باید قدر آن را بدانیم. زندگی آن‌قدر کوتاه و زودگذر است که نباید برای آن حسرت خورد و ناراحت بود چون هم سختی‌ها می‌گذرند و تمام می‌شوند و هم خوشی‌ها، مهم این است که ما در این مدت کوتاه عمر کوله‌مان را چگونه پر کرده‌ایم. از طرف دیگر، به نظر من غم و شادی همیشه در زندگی کنار یکدیگر هستند.

سلامت: از راهی که تا امروز رفته‌اید راضی هستید؟

بله، خیلی زیاد چون توانسته‌ام از طریق حرفه‌ام رازهای زیادی از زندگی را بیان کنم.

سلامت: اگر بازیگر نمی‌شدید؟

شاید مکانیک می‌شدم چون این کار را هم دوست دارم.

سلامت: احتمالا برای رسیدن به جایگاهی که امروز دارید خیلی زحمت کشیده‌اید. این‌طور نیست؟

بله، یادم است سال ۱۳۶۶ به خاطر اجرای یک تئاتر از تبریز به اصفهان رفتیم تا در سومین دوره نمایش‌های کارگری شرکت کنیم و خوشبختانه در این جشنواره ۷ جایزه گرفتیم. با خوشحالی داشتیم برمی‌گشتیم که تصادف کردیم. ۷ جای بدن من شکست. کمر و دنده‌ها و... ۳ سال خانه‌نشین شدم. هیچ کس از من حمایت نکرد. تلخ بود. خیلی به من طعنه زدند که بفرما این هم عاقبت هنر، اما من عاشق هنر بوده و هستم و خدا را شکر که حالا دارم نتیجه‌اش را می‌بینم.

سلامت: دوست دارید با چه کارگردان‌هایی کار کنید؟

همه کارگردان‌ها را دوست دارم و بودن کنار تک‌تک آنها حتما به تجربیات حرفه‌ام اضافه خواهد کرد.

سلامت: الگوی خاصی هم در بازیگری داشتید؟

نه، من از کسی الگو نمی‌گیرم و دوست دارم وقتی بازی می‌کنم بازی‌ام خیلی دور از ذهن نباشد و در واقع یکی از همین مردم باشم تا نقشم هم از سوی آنها پذیرفتنی باشد.

سلامت: من فکر می‌کنم لهجه‌تان هم در شیرین‌تر شدن نقش‌هایتان بی‌تاثیر نبوده‌است، قبول دارید؟

بله، به هر حال من لهجه‌ام را دوست دارم و هیچ وقت آن را در کارهایم پنهان نکرده‌ام. ضمن اینکه به نظر من هر چقدر بازیگر بتواند در اجرای نقش‌هایش به مردم کوچه و بازار نزدیک‌تر شود، مخاطب هم بهتر می‌تواند با او ارتباط برقرار کند.

سلامت: به نظر شما وقتی بازیگران ما پا به سن می‌گذارند باید از حرفه‌شان خداحافظی کنند؟

متاسفانه در کشور ما وقتی بازیگری پیر می‌شود، کارگردان‌ها کمتر سراغ او می‌روند که اصلا کار درستی نیست چون آن بازیگر جوانی‌اش را در این راه گذاشته و نباید فراموش شود.

سلامت: شما چقدر از بازیگران پیشکسوت خبر می‌گیرید؟

من دوست دارم به همه سر بزنم، ولی پیدا کردن برخی سخت است.

سلامت: آقای ناجی! شما با بازی در فیلم‌های مجید مجیدی شناخته شدید. ایشان چه جایگاهی در زندگی هنری شما دارند؟

بله، آقای مجیدی من را پیدا کرد. من یک بازیگر گمنام بومی بودم. ایشان بود که به من پر و بال داد. در برلین هم یک گفت‌وگو کرد و گفت: «ناجی برای من یک گنج است. هر چقدر این زمین را کند و کاو می‌کنم، باز از آن سیر نمی‌شوم.» خب این مساله برای من خیلی با ارزش است. حتی یادم است قبل از فیلمبرداری فیلم آواز گنجشک‌ها، آقای مجیدی برای پیدا کردن بازیگر در طول ۹ماه از ۳ هزار نفر تست گرفت. یکی از عوامل فیلم می‌گفت دنبال بازیگری می‌گشتیم که بازی رضا ناجی را داشته باشد، اما چهره‌اش متفاوت باشد. خلاصه یک روز آقای مجیدی گفت ناجی بیا و من هم با افتخار رفتم و در آن فیلم بازی کردم.

سلامت: راستی هیچ وقت فکر می‌کردید بتوانید روزی خرس نقره‌ای بهترین بازیگر را بگیرید؟

نه، هرگز اما قطعا حضور و راهنمایی‌های خوب مجید مجیدی بی‌تاثیر نبود. یادم است سر فیلمبرداری، هر پلانی که بازی می‌کردم، آقای مجیدی می‌آمد جلو و می‌گفت: «ناجی! به خدا نتیجه‌اش را می‌بینی.» البته فیلمنامه خوب هم به من کمک کرد.

سلامت: شما جزو آن گروه از آدم‌هایی هستید که خیلی زندگی را سخت نمی‌گیرند و همیشه یک راهی پیدا می‌کنند. این‌طور نیست؟

بله، **بگذارید یک خاطره برایتان تعریف کنم. یک بار دیگ زودپز خانه‌مان ترکید. عین یک بمب. خدا به من لطف کرده بود که خانمم در آشپزخانه نبود. تکه‌های چدن زودپز پخش و پلا شده و در دیوار فرو رفته بود. من خانه نبودم. وقتی آمدم خانه، دیدم زودپز ترکیده و رنگ خانمم شده عین گچ. از او پرسیدم: «خودت چیزی نشدی؟» گفت: «نه.» گفتم: «پس بیا برویم بیرون یک چای بخوریم، حال و هوایمان عوض شود و در شهر گشتی بزنیم.» می‌خواهم بگویم نباید از اتفاقات بد زندگی برای خودمان کوه بسازیم.**

سلامت: رژیم غذایی خاصی دارید؟

بله، نباید به هیچ‌وجه گوشت قرمز بخورم و به جای آن باید از ماهی، مرغ و سبزی استفاده کنم.

سلامت: به سلامت روان خودتان و خانواده‌تان چقدر اهمیت می‌دهید؟

خیلی زیاد، سلامت روان در شرایط فعلی خیلی مهم است. اگر مواظب روانمان نباشیم، نمی‌توانیم از داشته‌هایمان لذت ببریم و روز به روز افسرده‌تر خواهیم شد بنابراین باید از این نظر خیلی مواظب خودمان باشیم.

سلامت: یک پیشنهاد برای اینکه حال روانی‌مان خوب شود؟

سفر بروید و به غم‌های زندگی فکر نکنید چون گذرا هستند.

سلامت: اگر روزی بگویند دیگر نمی‌توانید کار کنید چه احساسی پیدا می‌کنید؟

قطعا خیلی ناراحت می‌شوم اما باز هم هر چه خداوند بخواهد همان می‌شود.

اصغر دشتی کارگردان نمایش «متاستاز» در گفت‌وگو با «سلامت» به این پرسش پاسخ می‌دهد

چه شد به فکر «متاستاز» افتادم؟

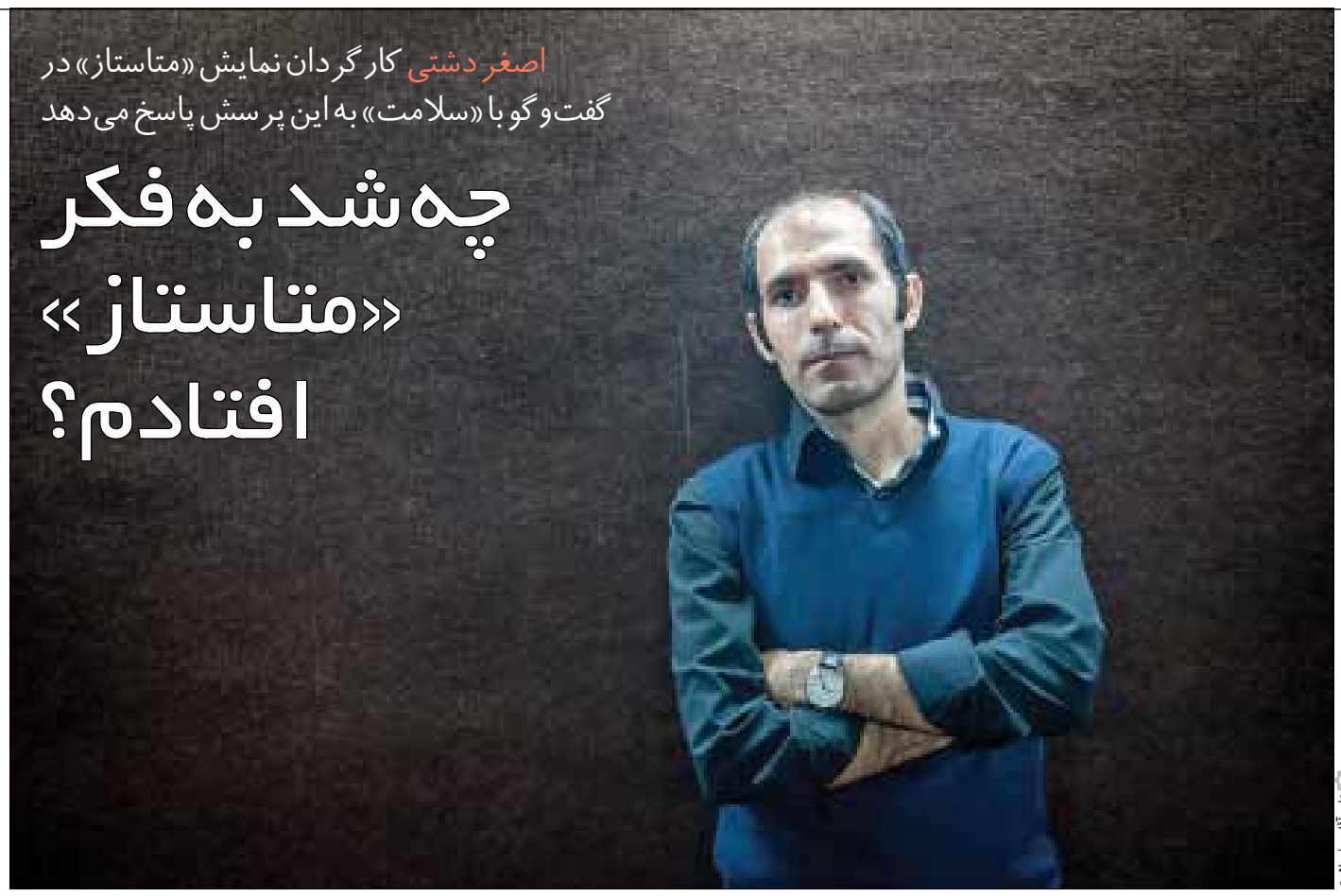

عکس: علی آقاربیع / سلامت

لیلی خرسند

ششم آذرماه سال ۱۳۹۳ کارگاهی برگزار شد که در آن، شیما مهدوی و ایلناز شعبانی از بیماری مادرشان (سرطان) صحبت کردند. اصغر دشتی، کارگردان بنام تئاتر که در این ورک‌شاپ حضور داشت، از همانجا تصمیم گرفت «متاستاز» را روی صحنه ببرد، نمایشی که می‌گوید همپاها یا همان همراهان بیماران سرطانی هم وجود دارند. در «فرهنگ سلامت» این هفته با او به همین بهانه به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

سلامت: این موضوع چرا برایتان مهم شد؛ فقط به خاطر اینکه در کارگاه‌تان دو نفر از بچه‌ها با بیماری مادرهایشان درگیر بودند یا اینکه قبل از این، سرطان دغدغه شما بوده است؟

ببینید، در این اجرا من کاری به مبتلایان سرطان و بیماری سرطان ندارم. من سرطان را از بعد بدن بیمار و بیرون بدن بیمار کار دارم. ما در کارگاهی که داشتیم، روی موضوع عواطف معاصر و تاثیر آن روی بدن کار می‌کردیم. حین کار متوجه شدیم، مادر دو نفر از کسانی که در این کارگاه هستند، به بیماری سرطان مبتلا هستند. درگیری که آنها با ماجرا داشتند و تاثیری که از این رویداد می‌گرفتند و آن تاثیری که به ما داشت منتقل می‌شد، ما را به فکر برد که این عواطف معاصر و بدن ارتباطاتی با هم دارند که می‌شود تبدیل به اجرا کرد.

سلامت: این نمایش می‌خواهد چه کمکی به همپاها بدهد؟

این تئاتر قرار نیست به همپاها کمک کند. قرار است به جامعه تلنگر بزند و بگوید همپاها وجود دارند.

سلامت: برداشت شما این است که جامعه وجود آنها را احساس نمی‌کند؟

قطعا احساس می‌کند ولی به نظر می‌رسد به اندازه‌ای که به بیمار سرطانی توجه می‌شود، کسی که کنار بیمار مبتلا به سرطان رنج می‌کشد، دیده نمی‌شود. معمولا از کسی که کنار بیمار سرطانی هست، به عنوان واسطه کسب اطلاعات از احوالات بیمار استفاده می‌شود. این نقش را بیمار، خودش و دیگران به او می‌دهند. به نظرم رسید همراه و همپای اولی که کنار بیمار مبتلا به سرطان هست، کسی است که لحظه به لحظه با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می‌کند، تغییرات و ویرانی بیمارش را می‌بیند و روزبه‌روز نگرانی‌ها و اضطرابش بیشتر می‌شود. این وضعیت مثل متاستازی است که از لحاظ بهداشت روانی در جامعه گسترش پیدا می‌کند. جامعه یک سری از آدم‌ها را در این وضعیت تنها می‌گذارد. فکر کردم می‌توانم با این نمایش تلنگر بزنم. همه نسبت به وجود این افراد آگاه هستند ولی نسبت به اینکه چه کاری می‌توانند برایشان انجام بدهند، آگاه نیستند. وقتی جامعه را روی این موضوع متمرکز و حساس کنیم، جامعه برای اینکه چه کار کند، خلاق می‌شود. نمایش ما قرار نیست بگوید چه کار کنیم، می‌خواهد بگوید حواست به وجود اینها باشد.

سلامت: یک موضوعی که در جامعه پزشکی مطرح است، این است که مردم را خیلی از سرطان ترسانده‌اند. بیماری‌هایی هستند که شانس زیادی برای ادامه زندگی ندارند اما امیدواری بین آنها بیشتر از امید به زندگی بین بیماران سرطانی است. با روان شناس مشورت کرده بودید که این ترس بیشتر منتقل نشود یا اصلا این وحشت را می‌شود کنترل کرد؟

کنترل این ترس و وحشت با وزارت بهداشت و سایر مسوولان است. وقتی تعداد بیماران مبتلا به سرطان کاهش پیدا کند، ترس از این بیماری هم کاهش پیدا می‌کند. وقتی تعداد مرگ ومیر ناشی از این بیماری کاهش پیدا کند، وحشت از این بیماری هم پایین می‌آید. نمی‌شود آمار یک بیماری افزایش داشته باشد و ما بخواهیم وحشتی را که از آن هست، کاهش بدهیم. در حالی که هر سال ۹۰ هزار نفر به مبتلایان سرطان اضافه می‌شوند و حجم بالای مرگ‌ومیرهای کشور مربوط به سرطان است، من چه کار می‌توانم بکنم؟ من فقط می‌خواهم با واقعیتی که وجود دارد، همدردی کنم. ۴۰۰ هزار بیمار مبتلا به سرطان داریم. طبق آمار وزارت بهداشت سالی ۹۰ هزار نفر به این آمار اضافه می‌شوند. این حجم را مگر من ساخته‌ام. خود این حجم وحشتناک است. سونامی که خانم متاستازی است که از لحاظ بهداشت روانی در جامعه گسترش پیدا می‌کند. جامعه یک سری از آدم‌ها را در این وضعیت تنها می‌گذارد. فکر کردم می‌توانم با این نمایش تلنگر بزنم. همه نسبت به وجود این افراد آگاه هستند ولی نسبت به اینکه چه کاری می‌توانند برایشان انجام بدهند، آگاه نیستند. وقتی جامعه را روی این موضوع متمرکز و حساس کنیم، جامعه برای اینکه چه کار کند، خلاق می‌شود. نمایش ما قرار نیست بگوید چه کار کنیم، می‌خواهد بگوید حواست به وجود اینها باشد.

سلامت: یک موضوعی که در جامعه پزشکی مطرح است، این است که مردم را خیلی از سرطان ترسانده‌اند. بیماری‌هایی هستند که شانس زیادی برای ادامه زندگی ندارند اما امیدواری بین آنها بیشتر از امید به زندگی بین بیماران سرطانی است. با روان شناس مشورت کرده بودید که این ترس بیشتر منتقل نشود یا اصلا این وحشت را می‌شود کنترل کرد؟

کنترل این ترس و وحشت با وزارت بهداشت و سایر مسوولان است. وقتی تعداد بیماران مبتلا به سرطان کاهش پیدا کند، ترس از این بیماری هم کاهش پیدا می‌کند. وقتی تعداد مرگ ومیر ناشی از این بیماری کاهش پیدا کند، وحشت از این بیماری هم پایین می‌آید. نمی‌شود آمار یک بیماری افزایش داشته باشد و ما بخواهیم وحشتی را که از آن هست، کاهش بدهیم. در حالی که هر سال ۹۰ هزار نفر به مبتلایان سرطان اضافه می‌شوند و حجم بالای مرگ‌ومیرهای کشور مربوط به سرطان است، من چه کار می‌توانم بکنم؟ من فقط می‌خواهم با واقعیتی که وجود دارد، همدردی کنم. ۴۰۰ هزار بیمار مبتلا به سرطان داریم. طبق آمار وزارت بهداشت سالی ۹۰ هزار نفر به این آمار اضافه می‌شوند. این حجم را مگر من ساخته‌ام. خود این حجم وحشتناک است. سونامی که خانم ابتکار سال‌های پیش نسبت به آن هشدار داد، وحشتناک است. این عدد وجود دارد و کنار این عدد **حداقل یک میلیون و دویست هزار ایرانی با سرطان یکی از عزیزانشان درگیرند. تاثر من درباره این یک میلیون و دویست هزار نفر است. هیچ‌کس از تاثیری که سرطان روی کیفیت زندگی آنها می‌گذارد، گزارش نمی‌دهد. فرآیند کنش‌های روانی این افراد از لحظه دریافت بیماری تا به بعد را نشان نمی‌دهد. من این را دارم نشان می‌دهم و بعد از این کار روان‌شناسان است که فکر کنند چه کار باید کنند.**

سلامت: از بیماران و خانواده‌هایشان هم دعوت اختصاصی کرده‌اید که این تئاتر را ببینند؟

محدودیتی نداریم که چه کسانی این تئاتر را ببینند. از هم‌پاهای بیمارانی که شناسایی کرده‌ایم، قطعا دعوت می‌کنیم تئاتر را ببینند.

سلامت: پراکندگی جمعیت سرطانی در بعضی از مناطق ایران خیلی بیشتر است. نمایش فقط در تهران انجام می‌شود یا در شهرهایی هم که جمعیت بیماران سرطانی بالاست، می‌خواهید این نمایش را اجرا کنید؟

ما مایلیم به خاطر اهمیت موضوع بتوانیم در شهرهای دیگر هم اجرا داشته باشیم. در حال حاضر برنامه قطعی ما این است که تا اول اسفندماه در تهران اجرا داشته باشیم. بعد از آن برای نمایش در شهرستان‌ها برنامه‌ریزی می‌کنیم.

سلامت: با پزشکان در ارتباط هستید، مشاوره‌ای گرفته‌اید که به اجرایتان کمک کند؟

اجرای ما مستندسازی وضعیت خود هم‌پاهاست چون در حال ارائه راهکار نیستیم. موضوع هم‌پاها موضوعی است که پزشکان درباره‌اش صحبت کنند. من بیشتر طرح موضوع کرده‌ام.

سلامت: گفته بودید که از وزارت بهداشت خواسته بودید کمک‌تان کند، ولی نکرده بود. چه کمکی از آنها خواسته بودید؟

ساده‌ترین کمک این بود که آنها به ما اطلاعات بدهند. احتمالا در آینده در این‌باره کمک لازم داشته باشیم، ارائه می‌دهند. بیشترین کمک‌هایی که می‌خواهیم کمک اقتصادی است تا بتوانیم کمپین‌مان را گسترده‌تر کنیم. به نظر می‌رسد وزارت بهداشت جزو وظایفش است که به بهداشت روانی هم فکر کند. تئاتر ما درباره بهداشت روانی و مرتبط با موضوع سرطان کار می‌کند. اما دوستان نظرشان همان چیزی است که شما می‌گویید، اینکه الزاما در سرطان امید به زندگی کم نیست. اما اصلا تئاتر ما این نیست که در سرطان امید به زندگی هست یا نه. موضوع هم‌پاهایی هستند که وجود دارند. ما می‌گوییم این افراد وجود دارند و این چالش‌ها را پشت‌سر می‌گذارند. ما آنها را کشف نکرده‌ایم. این کشف نیست. این یک بیان و تاکید مجدد است. من اسمش را یادآوری می‌گذارم. بیماری سرطان الان به قدری برای جامعه مهم است که به واسطه وجودش درباره هم‌پاها غفلت می‌شود. ما می‌خواهیم آن غفلت به آگاهی تبدیل شود.

سلامت: در این نمایش خیلی سعی نکرده بودید که احساسات تماشاگر را تحت تاثیر قرار بدهید. به جز یک صحنه که تقریبا همه گریه کردند، در صحنه‌های دیگر خیلی احساسات تحریک نمی‌شد. این مساله تعمدی بود؟

بله، سعی کرده‌ایم با برش‌هایی که ایجاد کرده‌ایم، انفجاری از احساسات رخ ندهد. امانمی‌توانستیم آن آدم‌ها را جعل کنیم و بگوییم احساسات نداشته باش. من به عنوان کارگردان با قطع کردن احساسات سعی می‌کنم اجرا به فضای حزن‌انگیزی تبدیل نشود و فضای حزن همراه با تامل باشد. به هر حال آن آدم‌ها حرف‌های خودشان را می‌زنند، متن چیزی نیست که من نوشته باشم و به دستشان داده باشم. آنها حرف‌های خودشان را با احساساتی که پشتش هست، می‌زنند.

سلامت: منظورتان این است دیالوگ‌های بازیگران برای خودشان بود؟

بله همه دیالوگ‌ها برای خودشان بود. من فقط طراحی کردم. داستان‌هایی که می‌گویند، حرف‌هایی است که یک شبی زده‌اند و ما مکتوبشان کرده‌ایم و در این اجرا تکرار می‌شود. اصلا من نوشته‌ام که بخواهم احساساتش را بیشتر کنم یا کمتر. فقط درباره شیما و ایلناز از دهان بازیگران گرفته‌ام و به بازیگران دیگر سپرده‌ام تا آنها با زبان بدنشان داستان را نشان بدهند.